American Diplomacy

شده و باور می‌شود. پس از فروپاشی شوروی، نئوکان‌های آمریکا که ادعا می‌کردند مذاکرات با اتحاد جماهیر شوروی بی‌ثمر خواهد بود، ناگهان اعلام کردند که آمریکا تنها «ابر قدرت» بازمانده است؛ به‌این معنی که در حالی که سیاست‌های جهان «دوقطبی» که به‌وسیله آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی کنترل می‌شد، حالا «تک‌قطبی» شده که فقط تحت کنترل آمریکاست. تنها بحثی که در آن محافل وجود داشت، این بود که «تک‌قطبی» وضعیت دائمی خواهد بود یا فقط موقتی است همانطور که برخی آن را «لحظه تک‌قطبی» می‌نامند. این تفسیر حداقل دو جنبه داشت: قدرت نظامی می‌تواند نابود کند اما برای ساخت چیزی جدید به‌ندرت به‌کار می‌آمد و تهدیدهای نظامی به کشوری دیگر بیشتر از دموکراسی، اقتدارگرایی را تشویق می‌کند. در سال ۱۹۹۳، فرانسیس فوکویاما، یک دانشمند علوم سیاسی مدتی در ستاد برنامه‌ریزی سیاسی وزارت خارجه عنصر اساسی دیگری را برای آنچه که «نظم جهانی لیبرال» در کتابی با عنوان «پایان تاریخ» و آخرین مرد که در سال ۱۹۹۳ منتشر شد، نام برد. آنچه ممکن است شاهد آن باشیم نه‌فقط پایان جنگ سرد یا سپری شدن دوره‌ای به‌خصوص از تاریخ پس از جنگ است، اما پایان تاریخ به این شکل است: نقطه پایانی انقلاب ایدئولوژیکی بشر و جهانی‌شدن لیبرال دموکراسی غربی به‌عنوان شکل نهایی دولت انسانی. پیش‌بینی‌ای که هر سیستم کنونی می‌تواند «شکل نهایی دولت انسانی» باشد ادعایی نفس‌گیر بود که کاملاً فاقد هر گونه پشتوانه واقعیت تاریخی است. به همان اندازه پیش‌بینی کارل مارکس خیالی است که انقلاب طبقه کارگر به دنیایی عاری از طبقات رقیب، فشار و نزاع دولت منجر می‌شود. با این حال، این فرضیه به‌وجود آمد که آمریکا می‌تواند از قدرت نظامی و اقتصادی خود برای تغییر جوامع دیگر به‌دموکراسی‌هایی با اقتصاد کاپیتالیستی استفاده کند که می‌توانند در صلح با یکدیگر زندگی کنند. نام این هدف نظم جهانی لیبرال نام‌گذاری شد. به مکاتبات زیر توجه کنید:

دکترین برژنف

توانایی و وظیفه اتحاد جماهیر شوروی این بی‌همه چیزدان و متحدانش در گسترش و دفاع از «سوسیالیسم» در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی بسیار تاسف‌بار است.

نظم جهانی لیبرال

توانایی و وظیفه آمریکا و متحدانش برای گسترش و دفاع از «دموکراسی» در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی است. توجه کنید که در هیچ‌کدام از موارد حامیان دکترین برژنف و نظم جهانی لیبرال دقیقاً تعریف نکرده‌اند منظورشان از سوسیالیسم یا دموکراسی چیست. در عمل، فقط بر دولت-ملت‌هایی تسلط داشتند که دارای معیارهای لازم بودند.

پایان جنگ سرد تا جنگ گرم؟

در اوایل دهه ۱۹۹۰، به نظر می‌رسید جهان به سمت دورانی (شاید حتی آینده‌ای) از صلح در میان کشورهای بزرگتر پیش می‌رفت.

درگیری‌هایی اینجا و آنجا وجود داشت، برخی شامل جنایات جدی بود اما محلی بودند و به‌نظر می‌رسید بدون مشارکت مستقیم آمریکا در یک طرف یا طرفی دیگر فروکش می‌کردند یا حتی حل می‌شدند. آمریکا خود عملاً در برابر حمله کشورهای دیگر آسیب‌ناپذیر است، فرصتی داشت تا یک سیستم امنیتی را بر پایه همکاری میان کشورهای بزرگتر توسعه دهد. در عوض، آمریکا اغلب هژمونی را به‌جای همکاری ترجیح می‌داد، درست همانطور که اتحاد جماهیر شوروی در دوران اوج خود در اروپای شرقی انجام داده بود. بگذارید فقط چند نمونه بگویم که نشان می‌دهد هدیه آبویمف برکت داشت. آنها از موقعیت‌های بسیار پیچیده‌ای برآمده‌اند که برای درک کامل آنها نیاز به بررسی و بحث بسیار دقیق‌تر دارد.

اما در مجموع، رشته‌ای از تلاش‌های آمریکا برای استفاده از نیروی نظامی یا قدرت اقتصادی به نفع یک طرف یا طرف دیگر در مناقشاتی که فقط می‌توان از طریق دیپلماسی و مصالحه حل کرد، وجود دارد. اروپا پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی به سیستم امنیتی نیاز داشت که بخش غربی و شرقی پیشین را به‌یکدیگر متصل کند و امنیت همه را تضمین کند. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا آگاهانه اصرار داشت که فرانسه و آلمان به‌جای تقسیم‌بندی اروپای غربی، درگیری‌ها را کنار بگذارند و با یکدیگر متحد شوند. این یک شرط ضمنی و واقعی برای کمک اقتصادی طرح مارشال بود! در دهه ۱۹۹۰، وظیفه اروپا این بود که روسیه و کشورهایی که پس از فروپاشی بیرون آمدند را وارد سیستمی از امنیت متقابل کند تا بتوانند مسئولیت دشوار اقتصادهای تحت فرمان دولت را به اقتصادهای بازار برعهده بگیرند. همزمان با انجام این کار می‌توانستند روابط اقتصادی را با اتحادیه اروپا به‌عنوان مذاکره‌کننده، توسعه دهند. به‌جای حمایت از این روند، آمریکا تلاش کرد تا جمهوری‌های شوروی پیشین را از نفوذ روسیه خارج کند. در حوزه امنیتی، از اواخر دهه ۹۰ هر کسی که جانشین رئیس دولت آمریکا شد، اعضای بیشتری را به ناتو اضافه کرد و سپس پایگاه‌های نظامی خود را در مناطق اعضای جدید کار گذاشتند. دولت کلینتون و دولت بعدی آن در تلاش‌ها برای کاهش سلاح‌های هسته‌ای موفق نبودند و تا دور دوم دولت بوش، آمریکا از توافقنامه‌های کنترل تسلیحات که رقابت سلاح‌های هسته‌ای را متوقف کرده بود و پایان دادن جنگ سرد را تضمین می‌کرد، خارج شد. این روند تا زمانی ادامه داشت که تنها توافقنامه کنترل سلاح‌های هسته‌ای (New Start باقی‌مانده پس از حمله به اوکراین از سوی روسیه به‌حالت تعلیق درآمد. در اروپا، به سومین سال جنگ در اوکراین نزدیک می‌شویم، جنگی که می‌توانست اتفاق نیفتد اگر آمریکا حاضر بود تضمین کند که به اوکراین عضویت در ناتو داده نمی‌شود. در عوض آمریکا و متحدان ناتو تلاش می‌کنند که روسیه را از نظر اقتصادی با تحریم‌های آنقدر شدید که معمولاً فقط در دوران اعلام رسمی جنگ اجازه استفاده از آن‌ها داده می‌شود، محدود کنند. در این روند، موجودیت اوکراین به‌عنوان کشوری مستقل و با اقتدار مورد تهدید قرار گرفته و در صورت ادامه جنگ، موانع کمی برای استفاده از سلاح‌های هسته‌ای وجود دارد. جنگ خاورمیانه همچنین در جایی که ما به‌طور سنتی «خاورمیانه» خطاب می‌کنیم در جریان است: اسرائیل همچنان به حمله به غزه ادامه می‌دهد، جایی که ده‌ها فلسطینی‌ها را که بسیاری از آنها از اسرائیل پناهنده شده‌اند در زندانی با فضای باز نگه داشته است. جنگی به این شدت نشانه‌های نسل‌کشی را به‌همراه دارد چون هدف اعلام‌شده اسرائیل حذف یا اخراج فلسطینی‌ها از خانه سنتی‌شان است. این جنگی نیست که توسط آمریکا آغاز شده باشد، اما جنگی است که می‌شد با دیپلماسی متفاوتی از وقوع آن جلوگیری کرد. در دهه ۹۰ میلادی، دیپلماسی سکوت نروژ دولت اسرائیل و رهبری فلسطینی‌ها را به آسانه توافقی رساند که می‌توانست دو کشور در منطقه فلسطین ایجاد کند، یکی یهودی و دیگری فلسطینی. در نهایت این موضوع شکست خورد، برخلاف مخالفت‌ها و هشدار آمریکا، اسرائیل حضور یهودی‌ها در کرانه باختری اشغالی را افزایش داد تا به محاصره بیش از ۲ میلیون فلسطینی در نوار باریک غزه ادامه دهد و زمانی که تهدیدهایی را احساس کرد (اغلب نادرست) با نقض قوانین بین‌المللی به همسایگانش حمله کند. در سایر نقاط خاورمیانه و مناطق مجاور، آمریکا حداقل سه جنگ تمام‌عیار و مداخلات نظامی متعدد دیگری را یا آغاز کرده یا مشارکت داشته است.

از سال ۲۰۰۰ آمریکا به افغانستان حمله کرده و آن را (برای مدتی) اشغال کرد؛ عراق نیز کشوری بود که ما دولتش را نابود کردیم و به نیروهای تروریستی که ظاهراً با آنها می‌جنگیم انگیزه دادیم. در سوریه ما بدون درخواست دولتی که ما آن را به رسمیت می‌شناختیم مداخله کردیم و هدف ما تلاش برای حذف آن دولت بود.

برای چندین دهه است که ما تحریم‌های اقتصادی گسترده‌ای را علیه ایران حفظ کرده‌ایم. پس از اینکه دولت اوباما در توافق چندجانبه سعی کرد تا مانع دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای شود، ترامپ از آن خارج شد. جو بایدن در دورانی که نامزد ریاست‌جمهوری بود وعده می‌داد دوباره به توافق برمی‌گردد اما پس از روی کار آمدن نتوانست وعده‌اش را عملی کند. حالا در اواسط ژانویه ۲۰۲۴، کل خاورمیانه و مناطق مجاور آن (به زد و خورد نظامی اخیر بین ایران و پاکستان مجهز به سلاح هسته‌ای توجه کنید) به انبار باروت غول‌پیکری در آستانه انفجار تبدیل شده است. حملات یمنی‌ها، کشتی‌ها را در دریای سرخ تهدید می‌کند. بیشتر کشورهای عربی و بسیاری از کشورهای مسلمان غیرعربی درباره آنچه نسل‌کشی ادامه‌دار در غزه و پاکسازی قومی خشونت‌آمیز در کرانه‌باختری فلسطینی می‌دانند، خشمگین شده‌اند.

تبادلات موشکی بین لبنان و سوریه و اسرائیل از سوی دیگر ادامه دارد. موضوع این نیست که آمریکا تمام این خشونت‌ها را ایجاد کرده است. در برخی موارد نظیر حمله به عراق، آمریکا مقصر بروز خشونت بود، اما در مواقع دیگر آمریکا مقصر اصلی نبود. با این وجود، اگر آمریکا از تامین مهمات برای اسرائیل خودداری می‌کرد اسرائیل نمی‌توانست حمله به جمعیت محصور غزه را تا مرحله نابودی آنها ادامه دهد. در مورد سایر درگیری‌ها، آمریکا به‌جای دنبال کردن رویکرد نظامی، می‌توانست از نفوذ خود برای آرام کردن یا محلی نگه‌داشتن بسیاری از اختلافات سرزمینی و دکترین منطقه استفاده کند. در شرق آسیا از زمان پایان جنگ سرد، چین پیشرفت بی‌سابقه‌ای در تامین نیازهای انسانی جمعیت خود داشته است. حزب کمونیسم چین به‌رغم گریز آشکار از «دموکراسی» و سرکوب قیام مردم در میدان تیان‌آن‌من در سال ۱۹۸۹، ترویج توسعه کاپیتالیستی را به‌طور گسترده‌ای آغاز کرد. برخلاف تجربه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، آن‌هم زمانی که رهبرش در تلاش برای دموکراتیک کردن روسیه، قدرت را از دست داد، چین این کار را بدون از دست دادن قدرت نهایی خود انجام داد. نتیجه این کار تماشایی بود: از اوایل دهه ۹۰ میلادی تا ۲۰۲۰ (شروع همه‌گیری کووید-۱۹)، چین احتمالاً رکورد جهانی برای دستیابی به بیشترین پیشرفت را در استاندارد زندگی مردمش در کوتاه‌ترین زمان ثبت کرده است. این موضوع بدون برگزاری انتخابات آزاد، رقابتی یا هرگونه تظاهر به دموکراسی به «سبک غربی» اتفاق افتاد. حالا تحت رهبری شی جین‌پینگ، برخی از مخالفان سیاسی دستگیر شده‌اند، برخی از کاپیتالیست‌های بلندپایه تحت فشار قرار گرفته‌اند، آزادی انتخاباتی هنگ‌کنگ محدود شده است و اقلیت اویغور در سین‌کیانگ در اردوگاه‌های «بازآموزی» گردآوری شده‌اند. تمام این موارد اقداماتی تاسف‌آورند که روی کیفیت زندگی بسیاری از چینی‌ها تاثیر می‌گذارند اما اقداماتی هستند که فقط چینی‌ها می‌توانند تغییرش بدهند یا اصلاحش کنند. هیچ‌کدام از این اقدامات با انتقادهای دولت آمریکا بهتر نمی‌شوند، به‌ویژه زمانی که با سیاست‌هایی همراه شوند که برای «محدود نگه داشتن چین» یا ایجاد اختلال در توسعه اقتصادی چین طراحی شده‌اند. با این وجود، سیاست اقتصادی آمریکا به‌خودی خود منجر به درگیری مسلحانه با چین نمی‌شود. این خطر از سوی سیاست‌های آمریکا و اقداماتی که دولت چین از آنها به‌عنوان تهدیدی برای امنیت، عزت ملی یا موقعیت شایسته چین در منطقه احساس می‌کند، بروز خواهد کرد.

اقدام آمریکا برای گشت‌زنی هوایی و دریایی در سواحل چین و کنترل آبراه‌های مجاور تحریک‌آمیز تلقی می‌شود. حمایت آمریکایی‌ها از استقلال تایوان، مداخله غیرمجاز در امور داخلی چین تلقی می‌شود. سیاستمداران ارشد و فرماندهان نظامی آمریکا خواستار آمادگی برای جنگی با چین هستند تا در صورت لزوم از تایوان دفاع کنند. به‌همان اندازه که می‌توان پیشرفت اقتصادی مردم تایوان را تحسین کرد و با تمایل آنها در قرار نگرفتن تحت کنترل دولت خودکامه پکن همدردی کرد، خطر جنگ آمریکا با چین یک بی‌احتیاطی جنون‌آمیز است. درحالی که به‌طور کلی آمریکا تاسیسات نظامی قوی‌تری نسبت به چین دارد، چین هم از ارتش، نیروی هوایی و نیروی دریایی مدرن و با تعداد فزاینده‌ای سلاح‌های هسته‌ای برخوردار است. به‌رغم ترس عده‌ای، چین نمی‌تواند به‌عنوان یک هژمون جهانی با آمریکا رقابت کند اما چین که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم توسط امپریالیست‌های غربی تکه‌تکه شده بود و سپس مورد حمله ژاپن قرار گرفت، به‌شدت نسبت به اقدامات کشورهای خارجی برای محدود کردن حاکمیت خود حساس است. چین تقریباً به‌طور قطع می‌تواند در یک درگیری در نزدیکی مرزهای خود پیروز شود. اگر چین برای مقابله با ناوگان آمریکا در تنگه تایوان از سلاح هسته‌ای استفاده کند، آمریکا چگونه می‌تواند بدون به‌خطر انداختن سرزمین خود، تلافی کند؟

موضوع مشترک

من فقط چندین نمونه از مداخله نظامی آمریکا در درگیری‌های فراسرزمینی مثال آوردم که امنیت یا رفاه مردم آمریکا را تهدید نمی‌کنند. همانطور که اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب‌ها برای ایجاد «سوسیالیسم» و مداخله نظامی در دیگر کشورها برای حفظ آن (دکترین برژنف) استفاده کرد، آمریکا هم اقدامات نظامی خود را در خارج از کشور تحت نام اقدامات لازم برای ایجاد، حمایت و دفاع از آنچه «دموکراسی» می‌نامد، توجیه کرده است. در اینجا سوال‌های متعددی مطرح می‌شود. چندین سوال را تقریباً به‌طور تصادفی انتخاب کردم که اصولی باشند. اگر در نظم جهانی لیبرال (که گاهی نظم مبتنی بر قوانین خوانده می‌شود)، یک کشور به کشوری دیگر حمله نمی‌کند یا جنگی علیه کشور دیگر راه نمی‌اندازد، مگر اینکه به آن حمله شده باشد یا شورای امنیت ملی سازمان ملل مجوز آن را صادر کرده باشد، چرا آمریکا و متحدانش در ناتو با بمباران صربستان در سال ۱۹۹۹ جنگی اعلام‌نشده را آغاز کردند؟

تخلف آشکارتر زمانی بود که آمریکا به‌همراه بریتانیای کبیر و چند کشور دیگر به عراق حمله کردند، آن را اشغال و کاملاً نابود کردند. آنها این اقدام را با بهانه نادرست مبنی بر اینکه عراق به‌طور غیرقانونی سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارد، انجام دادند. چگونه است که آمریکا و ناتو جنگ اعلام‌نشده تمام‌عیاری را علیه روسیه به‌دلیل حمله به اوکراین به‌راه انداخته‌اند اما تسلیحات و پوشش سیاسی را برای اسرائیل تامین می‌کنند تا کمپین نسل‌کشی را علیه مردمی که در غزه زندگی می‌کنند، انجام دهد؟ آیا نظم مبتنی بر قانون به کشوری اجازه می‌دهد به کشور دیگری حمله کند و رهبر آن را برکنار کند؟ (به سوریه توجه کنید). آیا برای یک کشور قدرتمند شایسته است که بیش از یک بار قوانین نظم جهانی لیبرال را برای تظاهر به نقش خود به‌عنوان مجری قوانینی که خودش آنها را نقض کرده، تا این حد پیش رود که جنگ اقتصادی را علیه یک متخلف دیگر به راه بیاندازد؟ اگر هدف آمریکا ایجاد و دفاع از دموکراسی‌هاست، چگونه است که به عربستان سعودی، به‌عنوان یکی از آخرین سلطنت‌های مطلقه جهان، سلاح می‌دهد؟ اگر ناتو ائتلافی از کشورهای دموکراتیک است، چگونه است که مونته‌نگرو، با حاکمیتی خودکامه به‌عنوان یکی از فاسدترین کشورها، شرایط لازم برای عضویت در ناتو را داشت؟ این لیست می‌تواند خیلی طولانی‌تر باشد. اما نتیجه کلی باید این باشد که با تمام پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌ها که نشانه‌های درگیری‌های امروز هستند، یک موضوع مشترک وجود دارد و آن اینکه، مداخله نظامی آمریکا با هدف حل و فصل درگیری‌های کشورها با هم‌درگیری‌های داخلی کشورها انجام می‌شود. همانطور که برژنف به کشورهای سوسیالیست حمله کرد تا سوسیالیسم را حفظ کند، دولت آمریکا هم تلاش می‌کند تا با استفاده از قدرت نظامی و اقتصادی‌اش، نظم سیاسی خود را بر جهان تحمیل کند و البته عملکرد بهتری نسبت به برژنف ندارد. زمان آن رسیده که آمریکا جام زهری را که آبویمف، معاون وزیر خارجه شوروی در شب قبل از کریسمس سال ۱۹۸۹ به من هدیه داد را دور بیاندازد.

بعدها، زمانی که ریگان برای اولین بار با گورباچف دیدار کرد، از حمایت شوروی از جنبش‌های انقلابی در آفریقا و آمریکای لاتین انتقاد کرد. گورباچف توضیح داد که اتحاد جماهیر شوروی در هماهنگی با استعمارزدایی اجتناب‌ناپذیر در این مناطق حرکت می‌کند و آمریکا باید متوجه شود آینده همین است. در واقع، او به ریگان توصیه کرد تا به آن عادت کند

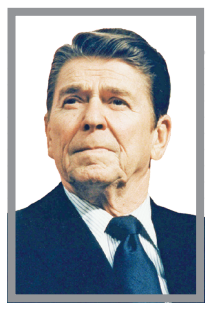

سفر نمایندگان اسرائیل به قطر

رسانه‌های رژیم صهیونیستی می‌گویند که تل‌آویو تصمیم گرفته هیئتی را برای مذاکره درباره توافق با حماس به قطر اعزام کند. رادیو «کان» اسرائیل گزارش کرده است که کابینه جنگ رژیم صهیونیستی تصمیم گرفته یک هیئت اسرائیلی را برای ادامه مذاکرات با حماس برای آزادی اسرای اسرائیل در نوار غزه، به قطر اعزام کند. تصمیم کابینه جنگ رژیم صهیونیستی برای اعزام نمایندگانی به قطر پس از آن اتخاذ شد که وزرای این کابینه گزارش‌های مذاکره‌کنندگان خود را دریافت کردند و ویدئوکنفرانسی را برای بحث درباره نتیجه رایزنی صهیونیست‌ها با مقام‌های آمریکا، قطر و مصر در نشست ۲۳ و ۲۴ فوریه (۴ و ۵ اسفند) برای میانجیگری یک توافق با حماس، برگزار کردند. از سوی دیگر، یسرائیل کاتس، وزیر خارجه رژیم اسرائیل در پاسخ به سوال مجری شبکه ۱۴ اسرائیل در خصوص فشار آمریکا به کابینه نتانیاهو برای عدم حمله به رفح مدعی شد: «هیچ‌کس نمی‌تواند مانع ورود به رفح شود، دولت نتانیاهو دست از جنگ نمی‌کشد، چراکه حاضر به پذیرش بقای حماس در غزه نیست.»

شکست هیلی در ایالت خود مقابل ترامپ

سفیر پیشین آمریکا در سازمان ملل، نیکی هیلی، در انتخابات درون‌حزبی جمهوری‌خواهان در ایالت کارولینای جنوبی شکست خورد اما گفته از ادامه رقابت‌ها کناره‌گیری نمی‌کند. دونالد ترامپ، رئیس جمهور پیشین ایالات متحده آمریکا به‌راحتی نیکی هیلی را در ایالت وی یعنی کارولینای جنوبی شکست داد. گزارش‌ها حاکی از آن است که با شمارش حدود ۸۰ درصد از آرا، ترامپ توانسته بیش از ۶۰ درصد آرا را به خود اختصاص دهد و هیلی نیز ۳۹ درصد آرا را کسب کرده است. طبق گزارش آسوشیتدپرس، به‌رغم آن که هیلی جمهوری‌خواه برای ترک رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۴ آمریکا تحت فشار قرار گرفته، گفته از رقابت‌های درون‌حزبی کناره‌گیری نخواهد کرد. پیش از این، ترامپ در رقابت‌های درون‌حزبی جمهوری‌خواهان در ایالات آیووا، نیوهمپشایر، نوادا و جزایر ویرجین پیروز شده بود و هم‌اکنون رویارویی مجدد بین ترامپ و رئیس جمهور آمریکا جو بایدن در دور نهایی رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۴ محتمل شده است.

لوکاشنکو به دنبال هفتمین دوره ریاست‌جمهوری

الکساندر لوکاشنکو که از سال ۱۹۹۴ رئیس جمهور بلاروس است، از قصد خود برای شرکت در انتخابات ۲۰۲۵ این کشور خبر داد. خبرگزاری دولتی بلتای بلاروس به نقل از رئیس جمهور این کشور الکساندر لوکاشنکو از قصد وی برای نامزدی در انتخابات ۲۰۲۵ خبر داد. لوکاشنکو خطاب به خبرنگاران در یک مرکز رای‌گیری بعد از شرکت در انتخابات پارلمانی و شوراهای محلی گفت: «به آن‌ها (اپوزیسیون) بگویید من نامزد می‌شوم. هیچ‌کسی، هیچ رئیس جمهور مسئولی مردم خود را که او را در نبرد همراهی کردند، رها نمی‌کند.» لوکاشنکو ۶۹ ساله از سال ۱۹۹۴ در قدرت است و از متحدان نزدیک رئیس جمهور روسیه ولادیمیر پوتین است. «هنوز یک سال تا انتخابات ریاست‌جمهوری فاصله داریم. چیزهای زیادی می‌تواند تغییر کند» او این اظهارات را در پاسخ به پرسش‌های بعدی خبرنگاران گفت. اتحادیه اروپا نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری بلاروس در تابستان ۲۰۲۰ و ریاست‌جمهوری لوکاشنکو را به‌رسمیت نشناخت.